

نگارش : آقای شجره

ترجمه و تخلص از مقالات امرسن

هنرهای زیبا

روان آدمی چون جویای ترقی است و پیوسته میخواید رهسپار مراحل کمال شود هیچگاه کاملاً عملی را تکرار نمیکنند و هر قدمی بر میدارند میخواید کاری تازه به نیکوترین وجهی بوجود بیاورد این حقیقت را بطور وضوح در کارهای صنعتی و هنرهای زیبا هر دو مشاهده میکنیم خصوصاً وقتی آنها را از لحاظ مقصدی که پیروی میکنند بسنجیم خواه مقصد متناسب با صنعت و هنر یا فائده یا جمال باشد در هنرهای زیبا مقصد اصلی ابداع است نه تقلید بنابراین وقتی نقاشی بخواید دورنمایی را بر قلم هنر خود برای ما رنگ آمیزی کند باید آنرا زیباتر از آنچه می بینیم بمانماید باین معنی که از تفصیلات که بمنزله نثر طبیعت است صرف نظر کرده و تنها منظره شعر آنرا که عبارت از روح و جلال طبیعت است بمانشان بدهد او باید زیبایی آنرا دریابد باید از فکر و روح خودش تعبیر نماید و بنابراین باید بنظرش زیبا و جمیل بیاید چون همان زیبایی است که در این دور نما نمایان میشود و نقاشی هیچگاه منظره خارجی بیعت را ترسیم نمیکند بلکه احساسات خود را که در نتیجه مشاهده جمال آن پیدا میشود بسر پنجه هنر رنگ آمیزی مینماید و از این نظر هر قدر بیشتر از زیبایی آن روحش باهتزاز بیاید بهتر از عهده تعبیر آن در قالب هنر برمیآید و بعبارۀ آخری هر قدر جلوه جمال طبیعت در نظرش زیادتر بشود بهتر میتواند منظره آنرا جمیل نشان بدهد نقاش جلوه نورانی اشعه خورشید و تیرگی سحر آمیز تاریکی را باید نمایش بدهد نه منظره خارجی نور و ظلمت را و هر گاه بخواید چهره را تصویر کند باید اشارت های ابرو و پیشش مورا ترسیم کند نه آنکه بتصویر موی و ابرو قناعت نماید یعنی باید محبوبی را که با چشم جان خود می بیند با همان لطف و زیبایی رنگ آمیزی کرده و باین وسیله صورتی با روح تصویر نموده و بما تقدیم نماید.

آن خلاصه و مجموعه لطف و زیبایی که مادر فعالیت های روحی مشاهده میکنیم آیا بجز روح ابداع چیز دیگری هست؟ برای آنکه هنر روزنه ایست که ما را بسر چشمه عالی نور هدایت میکند و از روح ابداع هنرمند ما آگاه میسازد از این نظر آیا انسان زیباترین و کاملترین تعبيرات طبیعت نیست؟ آیا انسان بهترین مناظر شگفت انگیز نیست که دست طبیعت از تمام زیباییها خوشه چینی کرده و مجموعه باین لطف فراهم آورده است؟ نه تنها خودش بلکه منطق او و عشق او بنقاشی و عشق او بطبیعت منظره دیگری از پیشرفت و ترقی بدیع است که نقاش طبیعت آنها را برای نشان دادن مهارت خود ترسیم نموده است.

ولی هنرمند برای آنکه هنرش مورد قبول فرزندان عصر خودش واقع بشود و بتواند از آنچه در دل دارد تعبیر کند باید رموز و اشاراتی را که در زبان و ملتش معمول می باشد استعمال نماید و از این نظر است که در هنرهای زیبا چیزهای تازه همیشه از افسانه های کهن تشکیل میشود اما نبوغ زمان همیشه اثر خود را بروی هنر خواهد گذاشت و بآن يك دلربائی غیر قابل وصفی خواهد بخشید و هر قدر بیشتر این عامل تقویت یابد و هنرمند را زیر نفوذ خود گیرد هنری که بوجود میآید بیشتر جالب توجه و نماینده روح عظمت خواهد بود باید دانست هیچکس نمیتواند خود را از زیر نفوذ عصر و کشور خود بیرون آورده و اثری بوجود بیاورد که تربیت - مذهب - سیاست و عادات جاری و هنرهای زیبای عصر خودش در آن هیچ تأثیری نداشته باشد و هر قدر هنری و یافکری دعوی اصالت نماید باز از تأثیر افکار و محیطیکه در آن نشو و نما یافته برکنار نخواهد بود.

چگونه ممکن است از زیر نفوذ عوامل محیط خارج شد در صورتیکه بلا اراده از هوای آن استنشاق میکند و از فکری که او و معاصرینش باو توجه دارند استمداد میجوید بعباره اخیری بی آنکه متوجه روش و عادت زمان خود باشد و یا آنرا بشناسد زیر نفوذ آن واقع میگردد این محیط است که بخطوط هیور کلیفی مصری ارزش می دهد و بت های هندی و چینی و مکزیکی را هر قدر هم قوی هیکل و بدقواره باشند

جالب دقت جلوه میدهد این هنرها نمو و صعود روح انسانی را در عصری که بوجود آمده اند نمایان میکند و هر چند این آثار دارای لطف و جذابیت نباشند ولی بخوبی مدلل میدارد يك احتیاج روحی سبب ایجاد آنها شده است بنابر این اگر موضوع را از نظر تاریخی بنگریم باید تصدیق کنیم که منظور هنر همیشه تربیت کردن حس ادراك جمال بوده است اگر چه مادر بحر جمال غوطه وریم ولی چشمان ما اگر متوجه هنرهای زیبا نباشد نمیتواند منظره جمال را به بیند و آنرا بمنصه ظهور و بروز برساند.

دماغ انسان تانگته را از میانه در نیابد نشاط و انبساطی پیدا نمیکند باید نکته درك شود و فکر بيك نقطه توجه پیدا کند خوشبختی و بدبختی هیچکدام نمی تواند هنری بوجود بیاورد برای ایجاد و پرورش فکر هنر یکجتهی و تمرکز قوای فکر لازم است و از این نظر است که عشق و کلیه احساساتی که منتهی بعشق میشود بسیار قابل توجه میباشد چون عشق میتواند افکار ما را تمرکز داده و ما را متوجه بيك نقطه نماید این هم عادت بعضی دماغهاست که قادرند تمام توجه خود را بیکچیز معطوف دارند و يك فکر یا يك کلمه چنان فکر آنها را بخود جلب کند که تمام هم خود را بآن مصروف کنند و غیر از آن را نجویند و نخواهند اینها هنر مندان، خطیبان و پیشوایان

اجتماعند. نیروی جلب کردن و قضایا را مهم و بزرگ جلوه دادن اصل و جوهر معانی بیان است که خطیب و شاعر از آن استفاده مینمایند این قدرت معانی بیان یا اهمیت و عظمت موضوعی را در وقت لازم جلوه دادن موضوعی است که در آثار بورك، بایرون و کار لایل بخوبی و بطور وضوح مشهود میشود و همین نیرو را نقاش و حجار در رنگ و سنگ نشان میدهد.

این نیرو باندازه معرفت و روشنائی روح بموضوع است که مورد فکر و امعان نظر هنر مند واقع میشود (هنر مند ترجمه کلمه « آرتیست » میباشد وقتی کلمه بمعنی شاعر و ادیب و نویسنده و امثال آن استعمال میشود آنرا بهتر مند ترجمه میکنیم ولی زمانیکه بمعنی اکثر تئاتر - سینما و امثال آن استعمال میشود آن را بازیگر ترجمه مینمائیم) و چون موضوعی که جان هنر مند را زیر نفوذ میگیرد رابطه مستقیمی با

طبیعت دارد هر اثر بکه از نابغه بوجود میآید مرلود ساعت معینی است که تمام توجه را بخود جلب میکند و تنها ظرف زمان است که در این مرحله قابل ذکر میباشد و می توان گفت این اثر در آن ظاهر شده خواه این اثر درخشان: يك غزل، يك اپرا، ترسیم يك منظره، يك مجسمه، يك خطابه، نقشه يك معبد، نقشه يك میدان جنگ و یا يك مسافرت برای اکتشاف باشد. اگر با آب و هوا و خاک آلودگی نداشتیم آتش را بهترین چیزها در این عالم میدانستیم چون بواسطه همین آتش تمام ذوق ها و قریحه های اصیل میتوانند خود را بفراز عالم برسانند و این آتش خاصیتی است که در تمام اشیاء طبیعی موجود میباشد. سنجاب که از این بوته بآن بوته جستن میکند و آن بوته کوچک را مثل درخت بزرگی موضوع لذت خود قرار میدهد در این حال کمتر از يك شیرزیان نیست که از منظره طبیعت لذت میبرد چه فرق میکند همانگونه که ترانه يك غزل عاشقانه شوری در سر و سودائی در قلبم ایجاد میکند يك قطعه شعر حماسی نیز هیجانی در روح پدید مینماید سگی که همراه صاحب خود میرود تا بچه خوکها روح مرا کمتر از آثار هنرمندانه میکال آنر تسلیت نمیبخشند بوسیله تعاقب همین مناظر بسیار عالی است که ما بعظمت طبیعت پی میبریم و وسعت بی حد و انتهای روح انسانی را میفهمیم که آن را از هر سو بنگری میبینی نهائیتی ندارد و ضمناً باین نکته متوجه میشویم که همان منظره زیبائی که در اول وهله دل مرا رز بود در جلوه دوم هم همانگونه دلربائی کرد و متوجه میشویم که این لطف و زیبائی از يك سرچشمه آب میخورد کار نقاش یا حجار در اول چنین بنظر میرسد ابتکاری و نماینده روح ابداع است بهترین تصاویر آخرین راز را که در ابتداء شنیده بودیم در گوش جان ما میگوید.

بهترین تصاویر عبارت از مجموعه از رنگها و خطوط و نقطه هاست که بوضع سحر آمیزی بهم پیوسته و منظره دلفریبی تشکیل میدهد نقاشی برای چشم همان اثر را دارد که رقص برای پاها همانگونه که وقتی رقص بدرجه کمال رسید و کسی که در این فن مهارت یافت هنگام عمل خود را فراموش میکند همین طور نقاشی بطوری شکوه و جلال صورت را نمایش میدهد که بخوبی میتوان اثر نبوغ را در این صنعت دید و از این نظر است که وقتی بنقاشی خوبی نگاه میکنیم از خلال همین خطوط دنیای

وسیع را تماشا میکنیم و از آنجا بلافاصله متوجه نقاشی جاودانی طبیعت میشویم که دست توانای طبیعت در خیابانها نقش بدیعی از كوچك و بزرگ و مرد و زن که جلوه‌های گوناگون دارند ترسیم نموده است. يك تالار حجاری که انواع آثار هنر در آن مشهود است بطور ساده همین درس را بمن میدهد باین معنی که همانگونه که منظره تصویر و نقاشی رنگ آمیزی بدیع را نمایش میدهد حجاری نیز برای تشریح صورت بهترین وسیله است وقتی بعد از ملاحظه مجسمه‌های زیبا وارد مجمعی شدم بخوبی بمعنی این کلمه که راجع به همر گفته اند (وقتی کتاب همر را خوانده بودم همه مردم بنظرم مثل قهرمانهای بزرگ جلوه میکردند) وقوف یافتم و دانستم راست گفته اند چون من خود احساس میکردم نقاشی و حجاری و کلیه نقشهای خوب دیدن چشم را قوت میدهد و باعث تقویت حس ظرافت جوئی در انسان میشود آثار هنرهای زیبا بسیار ظریف است ولی اگر چشم بگشائیم و بزرگترین نمونه‌های هنر یعنی انسان را ببینیم باتماشای آثار صنعتی که در این مظهر عجیب است از تمام هنرهای زیبایی‌نیاز خواهیم شد دیگر بادیدن آن باتماشای تالار هنرهای زیبا نمیرویم کدام نقاشی است که بتواند با قلم خود چنین آثار صنع را بنگارد که با همه تنوعی که دارند هر يك در ذات خود اصیل باشند در اینجا نقاش یا حجار یا هر هنرمندی دیگر در چار دیوار فکر خود محدود و سرگرم بادوات و اسباب کار خویش است ولی در قبال این هنر جاویدانی که مولود دست توانای طبیعت است چه میتواند کرد اینجاست که باید گفت چه نسبت است خاک را با عالم پاک این قلم و رنگ و روغن را کنار بگذارید و بیائید سحر قلم صنع را ببینید که چنین صنعتی جاودانی ابداع کرده و سایر صنایع در قبال آن جز شکسته بسته دست ناتوانی چند چیزی دیگر نیست.

نکته که در تمام هنرهای زیبا وقتی بمدارج بسیار عالی میرسد قابل توجه است این است که همه از يك سر چشمه قدرت سیراب میشوند و از اینرو آن سادگی را که نماینده عظمت و معرف روح پاک مذهبی است نمایش میدهند و چون هر صنعت عالی مولود يك روح مستقل و در حقیقت پرتوی از يك کانون نور است ملاحظه آن همان اثر

را در ماتولید میکند که مشاهده يك منظره و چیز طبیعی در ساعاتی که خوش و خرم هستیم طبیعت بشکل يك اثر صنعتی عالی، صنعت کامل که نماینده روح نبوغ است در نظر ما جلوه میکند و اشخاصی که دارای ذوق جمال هستند و میتوانند این ذوق را بر اوضاع و اطلاعات محلی که زاده زمان و مکان مخصوصی است رجحان نهند بهترین منقدین صنعت میباشند ولی باید این نکته را همیشه در نظر بگیریم که اگر سرچشمه

جمال از درون جان جوش نکند در خارج هم آنرا نتوانیم یافت کسی که دارای

ذوق جمال باشد از حجاری های یونان و عمارت های رم و تصاویر **توسکان** و شاهکار های صنعتی و نیز جذابیت عالی را خواهد دید چون برای او همه بایک زبان سحر آمیز تکلم میکنند و پرتوتابناک پاکی، عشق، امید، از همه آنها میتابد و این اشعه برای کسی قابل رؤیت است که جانش از اشعه جمال منور شده باشد کسی که برای تماشای آثار باهره هنرهای زیبا در **واتیکان** میرود و برای دیدن انواع هنرها از این تالار بآن تالار وارد میشود و هنرها را با آن تنوعی که دارند ملاحظه مینماید چنان سرگرم اصول علمی میشود که ممکن است اصل مقصود را که عبارت از پیدایش هنر است فراموش نماید و باین نکته متوجه نشود که این هنرها همه از سرچشمه سادگی سیراب شده است. کجا دقت در قواعد و قوانین فنی که سبب حفظ این آثار بدیع شده فرصت میدهد بیننده بفکر ابداع این آثار بیفتد و متوجه شود که هر يك از اثرهای جاودانی راهزمنندی بوجود آورده که ابد از هنر دیگری اطلاع نداشته و سرچشمه الهامی بجز حیوة و مظاهر گوناگون آن امید ترس احتیاج و فقر نداشته است. هنرمندی که این آثار شگفت انگیز را بوجود آورده از این مظاهر زندگی روحش الهام یافته است اینک اثر آن الهام بوسیله هنرش بجان شما میرسد. هنرمند نسبت بقدرتی که دارد میتواند اثر سیرت خود را در هنر خویش ظاهر و نمایان بسازد هنرمند را نباید وسائل و اسباب کارمانع وصول بمقصود گردد بلکه باید در منتهای فقر و احتیاج آهن را در دست خود موم سازد و از محیطی که در آن زندگی میکند برای پیشرفت هنر و صنعت خویش مدد جوید برای هنرمند لازم نیست بطرف تصنع برود و معلوماتی سطحی از این و آن فراگیرد و

یابرد اسلوب هائیکه - ر رم و پاریس معمول میباشد بیاموزد چون اگر اینکار را کرد روح ابداع را از دست میدهد و دیگر نمیشود او را هنرمند نامید مقلدش باید خواند هنرمند باید از همین آب و هوا و وضع زندگانی که دارد گرچه با فقر و بیچارگی همدوش باشد الهام پذیرد و بی آنکه برای تکمیل کار خود بروش دیگران نظر بیندازد یعنی از فضای ابداع بچاردیوار تقلید گراید باید از همان محیط ملهم شود و اثری که ریخته روح و عواطف خودش میباشد بوجود بیاورد بخاطر دارم در ابتدای جوانی موقعی که از نقاشی های ایتالیا داستانها میشنیدم پیش خود خیال میکردم چقدر باید این آثار عجیب باشد لابد بوضع غرابت انگیزی نقاشان ایتالیائی آب و رنگ را بهم آمیخته و صورتی غریب بوجود آورده اند ولی هنگامیکه به رم آمدم و با چشم خود تمام آن شاهکارهای هنر و صنعت را مشاهده نمودم دریافتم که نبوغ هنرمندان طنطنه و شکوه ظاهری را به مبتدیان داده و خود بسوی سادگی و حقیقت رفته است آنچه از این آثار بدیع دیدم همه بچشم آشنا میآمد و گوئی بارفقا و آشنایان باشما و خودم در راز و نیاز هستم چنان سادگی و بی آلایشی این مناظر هنر و صنعت در روح تأثیر میکرد که گفتمی در خانه خود هستم و بادوستان بصحبت اشتغال دارم گوئی جز زمان و مکان هیچ چیز تغییر نیافته وهم اکنون باحقائقی که همیشه سروکار داشته ام مواجه هستم عین همین احساسات را موقعی که در ناپل بودم در خود یافتم و چون اوضاع را بدینمنوال دیدم با خود گفتم ای بچه نادان چرا زحمت سفر را بر خود هموار کردی و چند هزار میل یا آب شور طی مسافت نمودی وهم اکنون اینجا همان رامی یابی که در خانه خود مییافتی پرتو همین فکر بدماغم تافت هنگامیکه در اکادمی ناپل آن حجاری های بدیع را دیدم و نیز همین افکار در نظرم مجسم شد موقعی که نقاشی های : رفائیل ، میکلا آنژ ، ساکی (۱)

۱ - Lacchi ساکی نقاش ایتالیائی شاگرد البان Albane در رم تولد یافته و در همانجا وفات یافت (۱۶۶۱ - ۱۶۰۰) از میان آثار او مرگ آن مقدس میباشد که بواسطه رنگ آمیزیش معروف است.

تیستین (۲) و لیوناردو ونسی رامید بدم قریب مضمون شعر حافظ بخاطر م گذشت که میگوید :
 سالها دل طلب جام جم از ما میکرد + آنچه خود داشت زیگانه تمنامیکرد
 و همین فکر در پاریس و میلان و جاهای دیگر در دماغم جلوه گر میشد و باید
 بگویم آب و رنگ و نقش و نگار اثری را بزرگ نمیکند شاهکار صنعتی باید ساده و
 بی آرایش و خالی از هر گونه تصنع باشد .

**تمام کارها و صنعت های بزرگ ساده بوده و همه از همین منبع سرچشمه
 گرفته اند .**

اشعه تابناک همین نور از سیمای تمام آثار رفائیل بخوبی نمایان است و وقتی
 چشم آدمی بآن میافتد این نور تا اعماق قلبش نفوذ میکند و چنین بنظر میرسد که شمارا
 بنام میخواند صورت عالی و جذاب عیسی حقیقه خارجه از حدود و صف و تعریف است
 این چهره بطوری بچشم آشنا میآید که گوئی انسان نزدیکترین و صمیمی ترین رفیق خود
 رامیبیند معرفت استاد آن تصویر قابل توجه است ولی هنگامیکه پرتو نبوغ از تصویر بدلت
 تابد دیگر نباید گوش بحرف منقدین بدهی چون این تصاویر عالی برای آنها بوجود
 نیامده تازبان بخرده گیری آن گشایند هنرمندان این شاهکارهای بزرگ را برای شما ساخته اند
 که سادگی آن عالی ترین عواطف را در روح شما تحریک خواهد نمود .

حالا که آنچه لازم بود راجع بهنرهای زیبا گفتیم باید باین حقیقت نیز اعتراف
 کنیم هنرهایی که آنها را دیده و شناخته ایم نتیجه ابتکار بوده است وقتی ما هنرهای زیبا
 را ستایش میکنیم برای مقصدی است که برای ایجاد آن در نظر گرفته شده نه برای
 نتیجه که فعلاً بدست آمده است . ارزش حقیقی ایلیدیا آن تجلی که از نقاشیهای رفائیل
 نمایان است برای آنست که بخوبی نماینده قدرت میباشد و بطور کامل عظمت را نشان میدهد .

۲ - Tizians-Veccellis تیستین نقاش معروف ایتالیائی اولین رنگ آمیز و رئیس مکتب
 ونیزی میباشد (۱۵۷۶-۱۴۷۷) قرن فرانسوی راجع باو میگوید: روح تقلید اشیاء در وی بقدری
 قوی بود که میتوانست فکر آن چیز را در ما بیدار کند کارهای مهم او عبارت است از :
 فرانسوی اول ، زوار ، اماوس و غیره که در موزه لوور میباشد .

هنر اگر دارای آن نفوذ و قدرت نباشد که در عالم نافذ گردد اگر دارای ارزش علمی و اخلاقی نباشد اگر رابطه مستقیمی با وجدان پیدا نکند اگر مردم عادی و عوام احساس نکنند که بانوای آسمانی با آنها تکلم مینماید بطور قطع هر گاه هنر واجد این فضیلت ها نباشد بدرجه کمال نرسیده است. در غیر اینصورت هنر را باید بمنزله سقط جنین يك غریزه ناقص دانست مقصود آنستکه هر گاه هنر دارای این مزایا نباشد مولود کاملی از عواطف عالی انسانی نیست و بلکه بچه معیوبی از غرائز پست میباشد. هنر عبارت از نیاز بخلقی و ابداع است ولی در جوهر و اصل عظیم و عمومی میباشد و نمیتواند بادستهای ناتوان سروکار داشته باشد هیچ مقصدی بالاتر از ابداع انسان و طبیعت نمیتواند هدف هنر واقع شود انسان میتواند در هنر مجلی برای بروز تمام قوای انسانی خویش پیدا کند باین معنی که تا آخرین حد امکان قوای خود را در نقاشی یا حجاری ظاهر کند هنر میتواند چار دیوار مقتضیات را ویران کند و در هنرمند يك روح عمومی که او را باعالم مربوط میسازد بیدار کند در نتیجه هنر مندی عالی بوجود بیآورد.

تاریخ بخوبی نشان میدهد که بعضی هنرهای زیبا فعلا از میان رفته است صنعت حجاری از خیلی پیش متروک شده است این هنر باالاصاله سوده‌مند بود چون يك طرز نگارشی بود که مراتب خلوص و شکرگزاری مردم وحشی را نشان میداد و نزد مللی که ترقی پیدا کرده بودند این صنعت پیشرفت کرده و دارای جلال عظیمی شده بود. ولی اصولا این صنعت نماینده روح ملتی نیست که واجد ترقیات روحی باشد بیشتر نماینده روح ملت ابتدائی میباشد نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که صنعت حجاری دارای جنبه ابداع نیست و علاوه بر آنکه چندان واجد جنبه جمال نیست نمیتوانیم این حقیقت را مستور کنیم که در دو فن حجاری و تئاتر کمی زشتی هم موجود است طبیعت از تمام افکار ما بالاتر بوده و هنوز ارزش آن برجهانیان پوشیده است اما این تالار صنعت که امروز زیبا و فریبنده است فردا ممکن است این جلوه را نداشته باشد حجاری ممکن است رازهای صورت را نشان بدهد و بخوبی فصاحت تعبیر را در قالب شکل مجسم سازد ولی باوجود این يك مجسمه باز در برابر آن هنر که در اعماق

جان فرو می‌رود و در رگ و ریشه آدم نفوذ پیدا میکند خشک و بی روح می‌باشد اگر چه حجاری از باشکوه‌ترین جلوه‌های شکل و صورت است ولی هنر حقیقی آنستکه

هیچ تجسم نیابد و دائماً مثل امواج در جنبش و تموج باشد. شیرین ترین قوای موسیقی عبارت از یکدسته مخصوص از آهنگهای دینی نیست که بیک شکل تکرار می‌شود بلکه این نوا باید ازنی وجود انسان و لطف و حقیقت و شجاعتی که در او هست بدر آید تا بتواند باجان ما بیامیزد این نواهای دینی رابطه خود را با طبیعت و مناظر آن قطع کرده ولی نوائی که از دل انسان سر می‌زنند همیشه با طبیعت هم آهنگ است.

آثار باهره هنر نباید از طبیعت جدا باشد بلکه باید بطور بدیهه بوجود بیاید يك مرد بزرگ در هر کاری که از او سر می‌زنند و هر هیئت و شکلی که پیدا میکند بزرگ است

يك زن زیبا عبارت از منظره فتانی است که تمام بینندگان را دیوانه میکند همانگونه که يك قطعه شعر یا يك کتاب رمان ممکن است ترانه غزل و یا حماسی باشد زندگانی هم همینطور است یعنی ممکن است جلوه از لطف و زیبایی و یا منظره از سلحشوری باشد اعلامیه حقیقی قانون خلقت اگر کسی پیدا شود که بتواند آنرا اعلام کند اینست که هنر را در قلمرو طبیعت وارد نماید و هر گونه حاجب و مانعی که در بین آن هست بردارد. این مسئله باعث تأسف است که چشمه های ابداع و ابتکار و جمال در جمعیت

های امروزی خشک شده و این آثار ناچیزی که بنام هنر در معرض نمایش می‌آید بخوبی می‌رساند ذوق ما خراب شده و نمیتوانیم بفهمیم اینها به پیشیزی نیرزد و دارای هیچگونه لطف و مهارتی نیست هنر امروز دچار انحطاط عجیبی شده و تمام ثروت و غنای خود را از دست داده است امروز دیگر آن جلوه جمال که در آثار باهره صنعتی گذشته وجود داشت و آن روح حساس و پراز هیجانی که هنرمندان سابق برای بوجود آوردن این آثار داشتند دیگر نمی‌بینیم گوئی این آب از سر چشمه خشکیده است. امروز هنرمندان و کسانی که معرفت باین آثار دارند چیزی که از هنر میخواهند اینست که نماینده قریحه آنها باشد و از آنرو هنر را جستجو می‌نمایند که برای خویش پناهگاهی از زشتی‌ها و بدی‌های زندگانی داشته باشند. امروز مردم نمیتوانند از تصویرزیائی

که در نیروی تصور خود ایجاد میکنند لذت ببرند و چون فاقد این روح شده اند بطرف هنرهای زیبا پرواز میکنند و میخواهند بلکه بوسیله تصاویر و یاقطعات موسیقی معین تسلیمت یابند بنابر این هنرهای زیبا امروز بشکل سایر اقسام ثروت درآمده و هنرمند نه از راه شوق و عشق بلکه برای اینکه کاری انجام دهد بسوی هنر میگراید این روحیه سبب انحطاط هنرهای زیبا شده و برای آنکه خواسته اند زیارا از سودمند باینوسیله جدا کنند هنر را از جلوه و شکوه و جلال خود انداخته اند این يك قانون طبیعی است بمجرد اینکه محرك دیگری غیر از عشق و مذهب هنر مند را برای ایجاد هنر بجنبش آورد فوراً هنر از آن مقام شامخ نزول میکند ، وحشی بافقی چه مناسب گفته است آنجا که میگوید :

هر آن صنعت که برسنجی بمالی بهای گوهری باشد سفالی
 هنر کمیاب باشد زر بسی هست هنر چیزی است کان در کم کسی هست
 اگر هنر جز برای عشق بوجود آید هنر نیست و در صورتی هم که پرتوی از
 جمال بآن بتابد بقدری ضعیف است که نمیتواند جالب نظر شود اینهم حقیقتی است که
 دست انسان قادر نیست کار عالیترا از آنچه سیرتش اقتضاء میکند بوجود بیاورد
 اگر هنر از روح جدا شد دیگر هنر نیست هنر باید از اعماق دریای جان سر
 چشمه بگیرد نه آنکه مثل کف در سطح نمایان شود در جائی خود گفته ام :

هنر وحشی است آور در کمندش شود تارام بر جان بند بندش
 که گر بندش بجز بر جان نبندی از او هر گز نبینی سر بلندی
 امروز مردم نور جمال را در طبیعت نمیبینند ولی بعثت میروند مجسمه بسازند
 که جلوه زیبائی از آن بتابد و بکلی بیخبرند از اینکه اگر روح نتواند ادراك جمال

بنماید بتصویر آن قادر نتواند بود مردم از این حقیقت غافلند و میخواهند هنر هم
 بوجود بیاورند اینکار رنج لازم دارد و کسی که بخور و خواب و آسایش طلبی خو گرفت
 نمیتواند دنبال کمال مطلوب برود و هدف عالی را تعقیب کند چون هنر مند روح خود
 را از دست داده آثار او بیروح است و هیچ جلوه از جمال ندارد . آیا بهتر نیست که
 کمال مطلوب را بر خور و خواب مقدم شمارند و آنرا همانگونه که باید پیوسته نصب

العین خویش قرار دهند و آنرا منظور اصلی زندگانی بدانند

جمال باید در صنایع مفید نیز حاصل کند و این حد فاصل که امروز میان زیبایی و سودمند بودن است از میان بر خیزد و هر چه صبغه جمال دارد سودمند بشود چون اگر تاریخ همانطور که هست بیان گردد و حیوة بطوریکه سزاوار است بگذرد دیری نخواهد گذشت که دیگر فرقی میان زیبا و سودمند موجود نخواهد بود و یکی را از دیگری فرق نتوان گذاشت چون در طبیعت هم میان ایندو امتیازی نیست آنچه زیباست سودمند هم هست و هر چه مفید است دارای جنبه جمال نیز میباشد زیبا است برای آنکه زنده، جاندار و مولد است، سودمند است برای آنکه متناسب و خوب میباشد.

جمال را نمیتوان بانروی قانون گزاری بدست آورد و نباید انتظار داشت آن دوره مشعشی که در یونان داشته تاریخش در انگلستان یا امریکا تکرار شود جمال بی آنکه قبلا ورود خود را اعلام کند یکمرتبه مثل گل شگفته میشود و این نور از سیمای مردمان غیور و دلیر میتابد. امروز نباید بیهوده پرتو نبوغ را در هنرهای قدیم جستجو کرد و معجزات صنعت را در آنجا تجسس نمود امروز باید جمال را در اشیاء لازم زندگانی بجوئیم و در هوا و زمین و سایر مظاهر طبیعت آنرا جستجو نمائیم در صورتیکه قلب ما مطاف عواطف مذهبی باشد در تمام آثار تمدن جدید از راه آهن، اداره بیمه، قوانین تجارت، صنایع الکتریکی، کارهای شیمیائی و بطور کلی تمام آثار تمدن که امروز از جنبه اقتصادی بآن مینگریم اینها را مظاهر حق میتوانیم دید آيا بکار انداختن تمام این آثار تمدن از راه آهن و ماشین گرفته تا کلیه کارهای مکانیکی سزاوار است برای مقاصد پست مادی باشد هنگامی که این کارهای مهم و ایجاد این صنایع نتیجه يك فکر ارجمند باشد و يك کشتی بخاری که از اقیانوس اطلس می گذرد و از قاره بقاره دیگر می رود بموقع حرکت کند و در زمان معین بمقصد برسد در اینموقع میتوان گفت که انسان از حیث نظام و ترتیب با طبیعت که پیوسته منظم است هم آهنگ شده است.

وقتی عشق سلسله جنبان دانش گردد و زمان قدرت علم بدست عشق افتاد این جهان بدستیاری این دو نیروی عظیم رو بسیر کمال خواهد رفت.